

## زندگی زلال

اهمیت تشکیل خانواده تا بدان جاست که می توان آن را نقطه عطفی در زندگانی انسان دانست و فرد باید خود را برای تحقق آن به گونه ای مطلوب آماده سازد. بنابراین، در این راه پرفراز و نشیب که یک سوی آن خوشبختی و سوی دیگرش، بدبختی است، شناخت اهداف والای تشکیل خانواده و گام برداشتن در مسیر فرمان های خداوند متعالی و سخنان معصومان علیهم السلام، ضروری و حیاتی به نظر می رسد. خانواده هایی از زندگی زلال و همیشه زنده پایدار برخوردارند که در پرتو اجرای دستورهای الهی شکل گرفته باشند و با همدلی یکدیگر، مسیر بندگی را بپیمایند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این باره می فرماید: «خانه روشن (به اطاعت و بندگی خدا) یکی از دو بهشت است». پرهیزکاران با برخورداری از زندگانی در این بهشت خانواده، می توانند راه دست یافتن به بهشت الهی را که آرمان و آرزوی آنان است، هموار سازند.<sup>(۱۶)</sup>

۱. حسین بافکار، کانون مهر، قم، مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما، ص ۵.
۲. نک: همان، صص ۶۳ - ۷۲.
۳. وسائل الشیعه، ج ۲۲، ص ۸۸، ح ۲۷۸۸.
۴. نور: ۳۲.
۵. نک: کانون مهر، صص ۸ - ۱۴.
۶. نحل: ۷۲.
۷. روم: ۲۱.
۸. کانون مهر، صص ۱ و ۱۱.
۹. همان، ص ۱۲.
۱۰. همان، صص ۱۱ - ۱۲.
۱۱. همان، ص ۱۴.
۱۲. نک: سید کاظم میرسادات دزفولی، اخلاق در خانواده، ص ۳۸۹.
۱۳. علی محمد عبداللهی، چه کنیم تا خانواده خوب داشته باشیم؟، ص ۵.
۱۴. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، اصل دهم.
۱۵. سیدمصطفی محقق داماد، بررسی فقهی حقوق خانواده، ص ۱۶.
۱۶. مجید رشیدپور، مراحل ازدواج در اسلام، ص ۷.

بدون استواری خانواده نمی تواند به اهداف خود یعنی تربیت و تکامل افراد برسد. خانواده، در تعدیل غریزه ها و جلوگیری از سرکشی ها و طغیان های نفسانی که امروزه جهان را در آتش خود می سوزاند، تأثیر انکارناپذیری دارد. خانواده، کارآمدترین ابزار تربیتی و بستر طبیعی رودخانه ای است که در طول تاریخ، تربیت و تکامل افراد، در آن آهسته و پیوسته از نسلی به نسلی دیگر منتقل می شود. جالب آنکه دین مبین اسلام، بر این جنبه از تأثیر تربیتی خانواده تأکید فراوانی دارد.<sup>(۱۳)</sup>

## خانواده در قانون

خانواده، از دیرباز و به ویژه در دوران معاصر، جایگاه ممتازی در میان نهادها و سازمان های حقوقی داشته است. برای مثال، در مقدمه قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران چنین می خوانیم: «خانواده، به عنوان واحد بنیادین جامعه و کانون اصلی رشد و تعالی انسان است و توافق عقیدتی و آرمانی در تشکیل خانواده که زمینه ساز اصلی حرکت تکاملی و رشد یابنده انسان است، اصل اساسی بوده و فراهم آوردن امکانات برای نیل بر این مقصود، از وظایف حکومت اسلامی است». همچنین ارکان دستگاه حکومت اسلامی برای برنامه ریزی در راه آسان کردن تشکیل خانواده و پاسداری از قداسات آن، ملزم و مکلف شده اند<sup>(۱۴)</sup> که نشان دهنده جایگاه والای خانواده از دیدگاه خانواده است.

## خانواده و فرهنگ اجتماعی

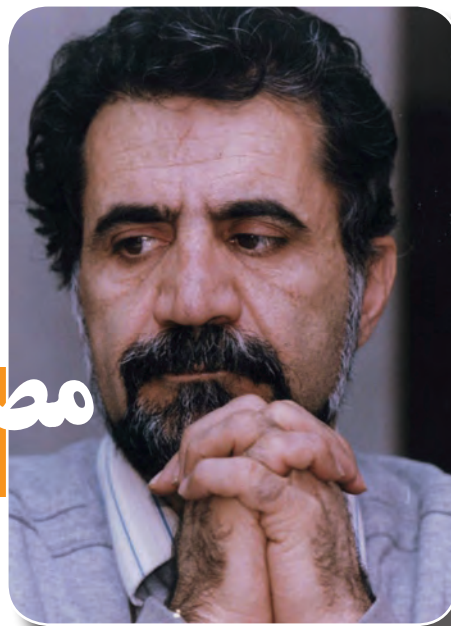
مطالعه و بررسی حقوق خانواده، به خوبی نشان می دهد که اسلام افزون بر ارائه برنامه های کلی در زمینه تشکیل خانواده و ضرورت آن، در جزئیات گوناگون آن، مثل روابط زن و شوهر، حقوق آنها درباره یکدیگر، تربیت فرزندان، تقویت بنیان خانواده و... راهکارهایی کامل بیان کرده است. استواری اصول و قواعد حاکم بر خانواده، در مجموعه آموزه های اسلامی به حدی است که احکام و موازین اسلامی خانواده، به طور عمده از آسیب حوادث دوران خودباختگی فرهنگی، محفوظ مانده است.<sup>(۱۵)</sup> ساختار خانواده در اسلام به گونه ای است که انسان را خدایی کند و زندگی سرشار از نعمت و سرافرازی را ارزانی او دارد.

# هنر، مذهب، جوان

## در مصاحبه

با

# مصطفی رحماندوست



چرا، اتفاقاً همین طور است. به اعتقاد من خوبست به همان جلسات گذشته‌مان که نشست‌های کوچک دینی در خانه داشتیم و محبت کار اصلی را می‌کرد برگردیم. پیرمردی کنار من که کودک یا نوجوان بودم می‌نشست، او چهار تا اشتباه می‌کرد من دو تا، چه ژستی می‌گرفتم! منتظر هم بودیم که جلسه تمام شود تا شیرینی آخرش را بخوریم. خوب یواشکی شیطنتهایی هم داشتیم.

**پس شلوغ کاری و شیرینی و درس، همه با هم بود.**

نگاه کنید! ما بچه‌گی‌های خودمان را داشتیم؛ اما دژه دژه با قرآن نیز آشنا می‌شدیم. یک چیز دیگر هم بگویم: با همه این حرفها قصه‌های پدرم در پای کرسی، به همه اینها ترجیح داشت، زیرا، هم ادبیات بود، هم تجربه بود، هم عاطفه بود، هم خیال بود و هم در این نشست‌ها با مفاهیم قرآن آشنا می‌شدیم.

**چیزی هم از آن قصه‌ها یادتان هست؟**

کم و بیش؛ اما مهم آن بود که تمام آن قصه‌ها آمیخته با تجربه‌های زندگی خود او بود.

**نصیحت‌های پدرا نه - در قالب داستان - شاید همان داستان‌ها اولین خشت‌های شخصیت آینده شما را در ادبیات فارسی پی‌ریزی کرده است.**

بلی؛ از همین جا بود که به ادبیات علاقه‌مند شدم. مرحوم مادرم داستانهای مولوی را برای من زمزمه می‌کرد. یاد می‌آید در سرمای سخت همدان کنار طشت رختشویی مادرم می‌نشستم و او همین طور که لباسهای کثیف را چنگ می‌زد، قصه‌های مثنوی را می‌خواند - بعد هم که لباسهای شسته شده را روی سرم می‌گذاشت و تا سرچشمه برای آب کشیدن می‌برد - دل خوشی من هم همان شنیدن زمزمه مثنوی بود. کلاس سوم دبستان هم با حافظ آشنا شدم در خانه خاله‌ام دیوان حافظ کهنه‌ای بود، به

**آقای رحماندوست بیشتر جوانان این مرز و بوم، شما را از طریق داستان‌ها و شعرهایتان می‌شناسند و حتماً برای آنان جالب خواهد بود؛ اگر از آشنایی و ارتباط خودتان با قرآن بگویید.**

داستان آشنایی من با قرآن به دوران کودکی‌ام باز می‌گردد. خدا رحمت کند مادر بزرگم «ننه آقا» را؛ یعنی مادر پدرم. همیشه قرآن می‌خواند. یادم نمی‌رود، بعضی از وقتها کوله‌باری از گوشت و نان و حبوبات بر دوشم می‌گذاشت و در مسیر طولانی که برای تقسیم بین نیازمندان می‌بردیم، موسیقی آرامش‌بخش ما آوای قرآن خوانی «ننه آقا» بود.

**یعنی یک ارتباط و پیوند کاملاً طبیعی و معمولی.**

بلی؛ کاملاً معمولی.

**و رمز ماندگاری و مؤثر بودن آن نیز شاید همین باشد.**

درست است؛ اما علاوه بر اینها تعلیمات رسمی هم داشته‌ام؛ هم پدرم در خانه الفبای قرآنی را به من آموختند و عمه جزء یعنی جزء سی‌ام قرآن را آموزش دادند، در جلسه قرآنی که گاهی وقتها در منزل ما برگزار بود، شرکت می‌کردم.

**پس همین جلسات هم خیلی رسمی نبود.**

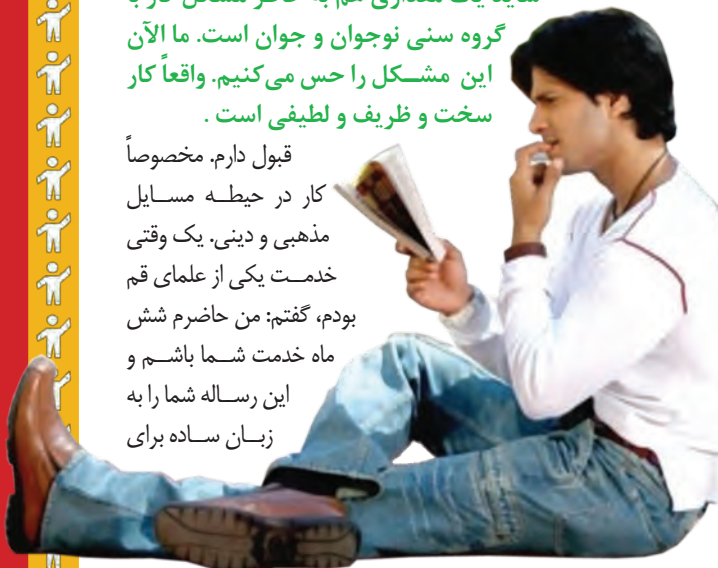
تقریباً. خدا رحمت کند آقای دوخته چیان را - لحاف فروشی که معلم و مربی آن جلسه قرآن بود - با تشویق و ترغیب خویش، خصوصاً وقتی این جمله را می‌گفت: «جزاک الله خیرا؛ خدا پاداش خیر به تو دهد» حالی پیدا می‌کردیم. آخر جلسه هم که زولوبیا، بامیه یا راحت‌الحلقوم می‌خوردیم.

**گاهی وقتها که این حرف‌ها را می‌شنویم به خودمان می‌گوییم: ای کاش! آن دوران باز می‌گشت. این‌طور نیست؟**



و من با این بچه چه کار می‌کنم، دیگر می‌ترسد از این که حساب نشده بنویسد.

**شاید یک مقداری هم به خاطر مشکل کار با گروه سنی نوجوان و جوان است. ما الآن این مشکل را حس می‌کنیم. واقعاً کار سخت و ظریف و لطیفی است.**



قبول دارم. مخصوصاً کار در حیطة مسایل مذهبی و دینی. یک وقتی خدمت یکی از علمای قم بودم، گفتم: من حاضر شش ماه خدمت شما باشم و این رساله شما را به زبان ساده برای

نوجوان‌ها دوباره نویسی کنم. فکری کرد و به شوخی گفت: من از افراد کم سواد می‌ترسم. افراد کم ظرفیت فوراً همین را دست می‌گیرند و فکر می‌کنند که دین از دست رفت. این یک بخش از مشکلات است؛ یعنی حساسیت‌ها و مدعیان فراوان. ظرفیت کم مدعیان دست و پای نویسنده توانا را می‌بندد. به همین دلیل یا نوشته خوب و مؤثر عرضه نمی‌شود، یا نویسندگان کم مایه رضایت خاطر مدعیان را فراهم می‌کنند و بازار کتاب پرمی‌شود از کتاب‌های کم تأثیر و بی‌تأثیر.

**در تایید سخنان شما، داستان زندگی شهید مطهری نمونه روشنی است. وی وقتی کتاب «داستان راستان» را نوشت، چقدر مورد سؤال واقع شد که این چه کاری است؟** همین‌طور است و به نظر من در تاریخ نوشته‌های مذهبی، هیچ کتابی به اندازه داستان راستان برای نوجوانان مؤثر نبوده است. باز نویسی و بازآفرینی قصه‌های این کتاب و ظهور آنها در سینما و تئاتر قابل توجه است.

**اما گویا این زمان؛ حتی آن نوع کتاب‌ها تأثیر خود را ندارد و باید به زبانی دیگر نگاشت و تصویر کرد.**

یک مقدار از موفقیت کار شهید مطهری به دلیل سنت شکنی و آغازگری ایشان بود، یک مقداری هم تأثیر خون به ناحق ریخته وی بود. داستان راستان تکلیف خودش را در برابر نسلی که مخاطبش بود، انجام داد و در زمان خودش پاسخ گو بود. الآن هم برای خیلی‌ها پاسخ گو است؛ اما نیازها و ذائقه‌ها تغییر کرده است. من الآن خاطره‌ای از یک کشیش مسیحی به یادم آمد وی در مقاله‌ای که به فارسی هم ترجمه شده، شک و تردید و ایمان مجدد و ماندگار خویش را خیلی زیبا ترسیم می‌کند و بخشی از ایمان خود را که آن را نوعی از تجربه می‌شمارد، حاصل حضور خود در کلیسا،



هر بهانه‌ای سری به آنجا می‌زدم نا غزل‌هایش را بخوانم و برای مشاعره، شعرهایش را حفظ می‌کردم.

من در محیطی گرم و پر از محبت و به صورتی کاملاً غیر مستقیم، با قرآن و قصه و شعر و ادبیات آشنا شدم. ای کاش جوانان و نوجوانان هم همین‌طور آشنا می‌شدند!

**آقای رحماندوست این مشکل، واقعاً مشکل پدران و مادران امروزی نیز هست. نگاه کنید! الآن وقتی می‌خواهیم کتاب قصه یا شعری برای فرزند خود بخریم، می‌بینیم معمولاً کتابها بسیار بی‌محتوا؛ حتی نادرست هستند؛ در حالی که بچه‌های قدیمی با شاهنامه، کلیله و دمنه، حافظ و مثنوی آشنا می‌شدند. آن ادبیات قوی و غنی و آن داستان‌های پر محتوا، زمینه فهم عمیق‌تر قرآن هم بودند.**

متأسفانه الآن در بازار کتاب، کتابهایی هم برای بچه‌ها عرضه شده است که معمولاً فقط پول سازند. نه زبان دارند، نه ادبیات، نه سوژه آموزنده و نه فرهنگ‌سازنده و نه هنری در آنها بکار رفته است. آن کسی به خرید این ابتذال تن در می‌دهد که ارزش زبان، ادبیات، هنر و سوژه را نفهمیده است و یا به تأثیر پذیری و لطافت روح و دل فرزندش پی نبرده است. البته این تعریف شامل بخشی از کتاب‌های چاپ شده و موجود در بازار کتاب است. اگر خانواده‌ای اهل کتاب باشد و بخواهد برای بچه‌هایش کتاب تهیه کند، به نظر من مشکل ندارد. زیرا کتاب خوب هم به اندازه قابل قبول، برای کودکان و نوجوانان چاپ شده است.

همه اینها ناشی از این است که نویسنده ارزش مخاطب خود را نفهمیده است. درست است؛ اگر انسان فکر کند که این کودک آیه خداست





اتفاقات را چنان تفسیر و بیان می‌کنیم که اصلاً مخاطب نه تنها وارد فضای مطلوب نمی‌شود؛ بلکه احساس زندگی و تنفر هم پیدا می‌کند؛ مثلاً تلاش می‌کنیم تا اسم مادر موسی(ع) و همسر نوح را پیدا کنیم. می‌آییم آن محتوای بی‌زمان و مکان قرآنی را که هیچ تعلق به وضعیت خاصی ندارد، به صورت یک حادثه تاریخی کاملاً زمان‌دار بیان می‌کنیم. این گونه کارها به ماندگاری اثر لطمه می‌زند.

**مسئله دیگر این است که در انتقال فرهنگ دینی و فرهنگ انسانی بخشی از حقیقت نوجوان و جوان را نادیده گرفته‌ایم و آن مسئله عشق زمینی است. ما گویا در کل ادبیاتمان در زمان حاضر - خصوصاً در ادبیات دینی - این حقیقت مهم را نادیده می‌گیریم و فارغ از آن وارد گفتگو با مخاطب می‌شویم. آیا این کار درستی است؟**

چرا؛ درست است. من این را قبول دارم. الان تمام حرف اهل هنر و کسانی که اهل هنر مذهبی هستند، این است که مگر می‌شود بخش‌هایی از وجود انسان را نادیده بگیریم و بعد هم بخواهیم آن را بسازیم.

#### مشکل کجاست؟

من فکر می‌کنم، ما در این گونه مسائل تحت تاثیر قشری‌گری روحانیت مسیحی قرار گرفته‌ایم. یک حالت قشری‌گری بسیار قوی وجود دارد. مدتی پیش برای یکی از مجلات ترجمه داستانی فرستادم که در آن مثلاً آمده بود: سموری به گربه‌ای عشق می‌ورزید... به من زنگ زدند و گفتند: اجازه بدهید بنویسیم «دوستم». گفتم: پس عشق ممنوع است؛ حتی اگر بین گربه و سمور باشد!

**جناب آقای رحماندوست! تا آنجایی که ما می‌دانیم این مطالب به نحو ظریفی در کتاب قرآن کریم و در ادبیات قدیمی ما مطرح بوده است و ظاهراً مشکلی هم درست نمی‌کرده است؟ به این جهت وقتی خمسه نظامی را می‌خوانیم؛ مثلاً حکایت فرهاد و شیرین می‌بینیم نظامی باریک‌ترین مسایل عشقی را با زبان مؤدبانه‌ای بیان کرده که تاثیر منفی هم ندارد.**

همان مادر بزرگم که ذکرش گذشت. مکتب خانه داشت و معلم قرآن ما هم بود. می‌نشست بالای کرسی و برایمان قصه‌هایی می‌گفت که من الان نمی‌توانم برای بچه‌هایم بگویم و هیچ اتفاقی هم نمی‌افتاد. از صبح تا عصر با دختر و پسرهای هم سن و سال خودمان هم بازی می‌کردیم و هیچ یک از آن تعریف‌های مادر بزرگ در ذهنمان خلیجان پیدا نمی‌کرد. بله؛ ما خیلی راه را گم کرده ایم. ما پایی بچه‌ها را ندیده‌ایم و ناپاکی‌های خودمان را به معصومیت آنها تحمیل کرده‌ایم. متأسفم.

**از شما متشکریم که در این گفت‌وگو شرکت کردید و خیلی روان و صریح به سؤالات ما که در واقع حرف دل خوانندگان مجله و بسیاری از جوانان است با حوصله جواب دادید.**

محیط آن‌جا، آهنگ موسیقی و محتوای متون مقدسی می‌داند که با صدایی خوش خواننده می‌شده است؛ یعنی گویا هنر با تمام ابعاد خود در ایمان آوردن و یا تقویت روحیه دینی بسیار مؤثر است و ادیان از این تأثیر بهره فراوان برده‌اند.

بعضی از قصه‌هایی که درباره حضرت مسیح و یاران او نوشته‌اند، این قدر مؤثر است که خواننده را کاملاً وارد فضای ذهنی نویسنده و داستان می‌کند. همان‌طور که می‌دانید، سینمای مذهبی در غرب الان بخش عظیمی از فیلم‌ها را به خود اختصاص داده و انصافاً در مواردی عالی کار کرده‌اند و مؤثر هم بوده‌اند و یکی از رمزهای ماندگاری مذهب نیز همین کارهای هنری بوده است. قرآن کریم که معجزه همیشگی رسول خدا(ص) است، پُر است از ظرافت‌ها و لطایف هنری. می‌بینید که همین قرآن به عنوان آخرین سخن خدا با بندگان، چقدر از زبان قصه استفاده کرده است.

#### پس قصه می‌تواند یک امر را پایدار و ماندنی کند؟

تا قصه‌گو چه کسی باشد و قصه چی باشد. قصه اگر مرز را شکست و خواننده را به دنبال خود کشاند، ماندگار می‌شود؛ یعنی باید بتواند انسان را وادار به پروبال زدن کند. کتاب «بینوایان» ویکتور هوگو در یک زمان خاصی نوشته شده. و شرح زمان خاصی از تاریخ فرانسه است؛ ولی آن چیزی که خواننده از خواندن این کتاب برایش می‌ماند، این نیست که بخشی از تاریخ فرانسه را خوانده باشد. بلکه در حقیقت تاریخ انسان را خوانده است.

و در فرهنگ ما حافظ و سعدی و مولانا... اثری که بتواند مرز جغرافیایی، تاریخی، زبانی و نژادی را بشکند، می‌ماند. نکته جالب این که در بیشتر آثار ماندگار سایه‌ای از ادبیات کتابهای آسمانی خصوصاً قرآن وجود دارد.

#### ما الان چقدر با این ادبیات فاصله داریم؟

ما که اصلاً در یک عالم دیگری هستیم. حوادث داستان‌ها و



# تو ایستادی



اما چند صباحی بیش نینجامید!  
جنگ های صلیبی، زیانه کشید و  
فرزندان ناخلف داوود و سلیمان به سویت  
هجوم آوردند و کشتند و به آتش کشیدند،  
اما تو باز دم بر نیاوردی.

تو باز هم لب فرو می‌بستی و به  
زخم‌های خونینت تکیه می‌دادی.

می‌خواستی نفسی تازه کنی، که این بار،  
«کالیگولیا» در لباس استعمار، به خیابان هایت  
ریخت و زیتون را به غارت برد و آزادی، در  
زیر رژه ای سیاه رنگ، محو گردید.

به تمامی زخم‌هایت، با تمام واژه‌های  
سپیدم، سلامت می‌کنم؛ سلامی به گستردگی  
اندوه‌هایی که قلب تو را اشغال کرده است.

سلام می‌کنم تو را، که خداوند می  
فرماید: «إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ  
مَنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ»؛ زمین ملک  
خداست و او به هر کس از بندگان خواهد  
وا گذارد و حسن عاقبت و پیروزی مخصوص  
اهل تقواست.»

تراشید و در میدان «برسکویی» بنا نهاد و  
آواز خدایی سر داد و چون فرزندان تو، خویش  
را به رسوایی و شرک نیالودند، شمشیرهای  
کنسول‌های رومی به رقص درآمد و از  
پیکرهای خداپرستان شهر، مالا مال گشت.  
هنوز، محکمه به خاطر دارد، عربانی  
حقیقت مسیح را!

چه غم‌انگیز است سرگذشت تو، ای  
سرزمین صلح! ای سرزمین خلاصه خوبی‌ها!  
... و تو آرام گرفتی، آن گاه که اسلام  
پناه‌گاهت شد.

در سایه‌سار آرامش غنودی و با تبسم  
گل‌های ایمان، سرسبز شدی.

گلدسته‌های مسجدالاقصی، تا اقصی  
نقاط آسمان خاک گلگونت سرکشید و قبله  
شمالی‌ترین درخت‌های افرا شدی.

چه زیبا، صدای آواز پرندگان، رودها و  
چشمه‌ها در دشت هایت جاری شد، و طفلان  
پابرهنه، به دنبال خنده‌های گم شده خویش،  
بیابان هایت را به جستجو دویدند!

قدس، ای یادگار انبیا در زمین! سلامت  
می‌کنم؛ به گستردگی اندوه‌هایت، به  
لحظه‌هایی که ایستادی در آتش و خون.  
ایستادی و شان‌هایت را که روزگاری  
مأمن وحی الهی بود، در هم شکستند و قلبت  
را با دشنه دژخیمان چکمه پوش تاریخ، از هم  
دریدند، تا مگر آتش محبت و نور خداوند را  
از دل و جانت بیرون کشند. ایستادی؛ بالاتر  
از سیاهی‌ها.

هنوز، خاطرت هست، روزی را که  
فرزندان صهیون از «اریحا» گذشتند و تو و  
فرزندان تو را در آتش و خون وا گذاردند.

هنوز خاطرت هست، فتنه بخت النصر  
را که از هر سنگ و خاک و کاخ و کوخت،  
خون خروشید و پس از میلاد فرزند صلح  
جویت - مسیح - سرداران خونخوار، دیوانه وار  
خروشیدند و از خون فرزندان نوشیدند، و تو  
باز به نظاره نشستی!

سنگفرش‌های تو، هنوز، «کالیگولیا»  
را به یاد دارد، که تندیس خویش را از کفر

# پرسش از شما، پاسخ از ما

## تماس بدنی دو نامحرم

آیا تماس بدن زن و مرد در مکان های شلوغ، حرام است؟ کنار هم نشستن آنها در اتوبوس و یا مسافربراهی شخصی، چه حکمی دارد؟ برخورد آنی و تصادفی بدن زن و مرد نامحرم که بدون قصد خاصی صورت می گیرد، اشکال ندارد.

نشستن زن و مرد نامحرم در کنار هم، در خودروهای عمومی، اگر بدون تماس با یک دیگر باشد، اشکال ندارد. آن چه حرام است، تماس بدنی دو نفر نامحرم، به قصد ریبه و لذت بردن است. البته در صورتی که این برخوردهای تصادفی و آنی، خدای ناکرده فکر انسان را پریشان کند و ترس آن باشد که کم کم به کار خلاف کشیده شود، باید از حضور در اجتماعات شلوغ و یا رفت و آمد در مکان های پر تردد دوری کرد و خود را از گرفتار آمدن به وسوسه های شیطانی در امان داشت.

## شکر حقیقی و آثار آن

### شکر حقیقی کدام است و شکر نعمت چه آثاری در زندگی فردی و اجتماعی ما دارد؟

شکر حقیقی آن است که انسان پس از شناخت ولی نعمت خود، با زبان و در عمل سپاس گزار او باشد؛ هم با زبان از او تشکر کند و هم در مرحله عمل سعی نماید هر نعمتی را در راه صحیح به کار گیرد و چنان از آن بهره مند شود که برای آن آفریده شده است.

امام صادق (ع) می فرماید: «شکر النعمه اجتناب المحارم»؛ (۲۶) شکر نعمت آن است که از گناهان پرهیز شود؛ یعنی دست و زبان و چشم و گوش و عقل و هوش و امکانات خدادادی در راه غیر خدا به کار برده نشود.

زبان آمد از بهره شکر و سپاس به غیبت نگرداندش حق شناس سپاس گزار بودن آثار فراوانی دارد که به چند مورد اشاره می کنیم:

۱ - فزونی نعمت

در قرآن آمده است: «لئن شکرتم لازیدنکم و لئن کفرتم ان عذابی لشدید»؛ (۲۷) اگر شکر نعمت های مرا به جا آوردید به طور قطع نعمت های شما را فزونی می بخشم و اگر کفران کنید عذاب و مجازات من شدید است.»

شکر الهی باعث بارش نعمت ها و برکات الهی بر انسان است. هنگامی که انسان از نعمت های خداوند به خوبی استفاده کند و آنها را در همان راه ها و برای همان هدف هایی که برای آن خلق شده اند به کار گرفت، عملاً ثابت کرده است که لایق برخورداری از چنین نعمت هایی می باشد و همین نکته در جلب فیض و موهبت بیشتر خداوند به او تأثیر می گذارد. به قول سعدی:

شکر نعمت نعمت افزون کند کفر نعمت از کفت بیرون کند  
حضرت علی (ع) می فرماید: «هنگامی که [بارش نعمت های الهی به سوی شما شروع شد و] مقدمات نعمت های الهی به شما رسید، با شکرگزاری، بقیه آن را به سوی خود جلب کنید و به آن تداوم بخشید، نه آن که با کاستن از شکرگزاری، آن را از خود دور سازید.» (۲۸)

توجه داشته باشید که دعوت خداوند به شکر گزار بودن نفعی برای او ندارد و این برای بهره مندی هر چه بیشتر بندگان از نعمت ها و برکات الهی است.

پیامبر اکرم (ص) می فرماید: «ان الله تعالی اذا انعم علی عبد نعمه یحب ان یری اثر النعمه علیه»؛ (۲۹) خداوند هنگامی که نعمتی به بنده ای می بخشد دوست دارد آثار نعمت را بر او ببیند.»

۲ - شکوفایی روحیه ایثار  
هنگامی که انسان ها از خدا و خلق خدا شکرگزاری می کنند، هم بیشتر از فیض خدا بهره مند می شوند و هم از بذل و بخشش دیگران برخوردار می گردند. در نتیجه، روحیه ایثار و فداکاری در جامعه تقویت و شکوفا می گردد.

در اجتماعی که از زحمات و خدمات نیکوکاران و ایثارگران قدردانی و شکرگزاری می شود، علاقه به خدمت و ایثار بیشتر است. بر عکس، در جوامعی که روح تشکر و قدردانی مرده است کمتر کسی علاقه به ایثار و فداکاری دارد.

۳ - شناخت خداوند  
هر چند شکر نعمت های الهی از آثار شناخت خدا به شمار می رود اما از جهتی همین شکر الهی، راهی است برای شناخت هر چه بیشتر خداوند. کسی که می خواهد قدردان و سپاس گزار باشد، همواره در صدد است منشأ نعمت ها و خدماتی را که به او می رسد بشناسد و همین نکته او را هر چه بیشتر به خدا نزدیک می کند، زیرا چنین فردی هر چه بیشتر به اطراف خود می نگردد و در جست و جوی منشأ نعمت ها و برکاتی بر می آید که از آن بهره مند است، بیشتر به عظمت خداوند و لطف و کرم او به بندگان ایمان پیدا می کند.

در پایان نکته ای را یادآور می شویم و آن این که، شکر گزار بودن در برابر دیگران، مکمل شکرگزاری از خداوند است. از این رو کسی که شکر گزار زحمات دیگر هم نوعان خود نیست شکر گزار خداوند شناخته نمی شود: «من لم یشکر المخلوق لم یشکر الخالق».

# حکایتها و هدایتها

## پادشاه یونان و سقراط

یکی از ملوک یونان بر سقراط حکیم گذر کرد و او را در خواب دید. با پایش به او زد و گفت: برخیز! سقراط برخاست و از کوبه شاهی پادشاه پروا نکرد و التفاتی بدو ننمود!

ملک گفت: مرا نمی شناسی؟! سقراط گفت: نه، و لیکن در طبع چهار پایان می بینمت، چه، لگد زدن کار ایشان است.

ملک گفت: این چنین گستاخانه سخن می گویی، در حالی که تو بنده و رعیت منی؟ سقراط گفت: نه چنین است، بلکه تو بنده بنده منی.

گفت: چطور؟ سقراط گفت: برای آن که شهوت ها و آرزوها، تو را بنده و فرمانبردار خود ساخته اند و من آنها را بنده محکوم خود گردانیده ام!

پادشاه از این سخن خجل گشت و از آن مقام در گذشت.

## راه های نفوذ شیطان

شیطان از راه های مختلف در انسان نفوذ می کند. همین که به فکر کمک به دیگران می افتد، شیطان در او نفوذ کرده و او را به فقر در آینده تهدید می کند. همین که به فکر نماز اول وقت می افتد، شیطان می گوید: هنوز زود است، فرصت باقی است. همین که به فکر ازدواج می افتد، شیطان می گوید: فقیر می شوی، هنوز زود است. همین که به فکر توبه می افتد، شیطان می گوید: زود است، در پیروی هم می توان توبه کرد. به همان اندازه که شیطان، اسم عمل را در ذهن انسان وارونه جلوه می دهد؛ مثلاً ولخرجی را سخاوت، حرص در ثروت را تأمین زندگی، حيله را به اسم زرنگی، عیاشی را به اسم استراحت و بی اعتنائی به مقدسات را به اسم روشن فکری جلوه می دهد، به همان اندازه در آدمی نفوذ می کند.



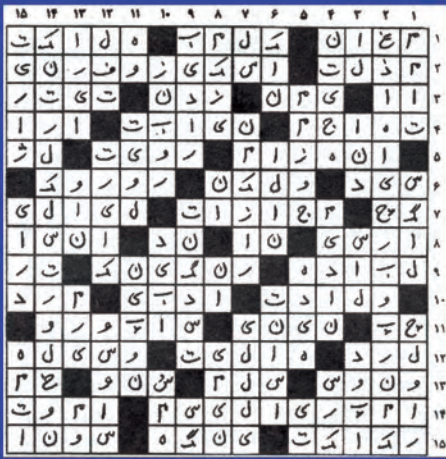
## اعمال انسان

«بزرگی» پسری داشت، روزی به وی گفت: من حاجتی دارم، اگر آن را بگویم انجام می دهی؟  
پسر گفت: بلی.

پدر گفت: هر شب که به خانه می آیی، اعمال روز خود را برای من شرح بده. شب که شد، پسر مقداری از اعمال خود را ذکر کرد و از گفتن بعض دیگر خودداری نمود. پدر به او گفت: من بنده ضعیفی از بندگان خدا هستم، وقتی تو اعمال خود را نمی توانی به من بگویی، چطور در روز قیامت به خدا می گویی و چگونه اعمالت را در محضر خلائق می خوانی؟

## درسی از مکتب امام صادق (ع)

مردی در مسجد خوابیده بود و همراه خود همیانی داشت. از خواب بیدار شد و همیان خود را ندید و جز امام صادق (ع) کسی در مسجد نبود. به ناچار نزد وی آمد و عرض کرد: همیان من دزدیده شده و من غیر از تو را نمی بینم. امام صادق (ع) فرمود: در همیان تو چقدر پول بود؟ گفت: هزار دینار. حضرت به خانه خود رفت و هزار دینار آورد و به وی داد. هنگامی که آن مرد به رفقای خود ملحق شد به او گفتند: همیان تو نزد ماست و ما با تو شوخی کردیم. صاحب همیان با شتاب به مسجد برگشت تا آن پول را به صاحبش برگرداند. وقت برگشتن پرسید: آن شخص چه کسی بود؟ گفتند: او فرزند رسول خدا (ص) است. بالاخره جويا شد و حضرت را پیدا کرد و هزار دینار را برگرداند. امام قبول نکرد و فرمود: هنگامی که ما از مُلک خود چیزی را رد کردیم دیگر بر نمی گردانیم.

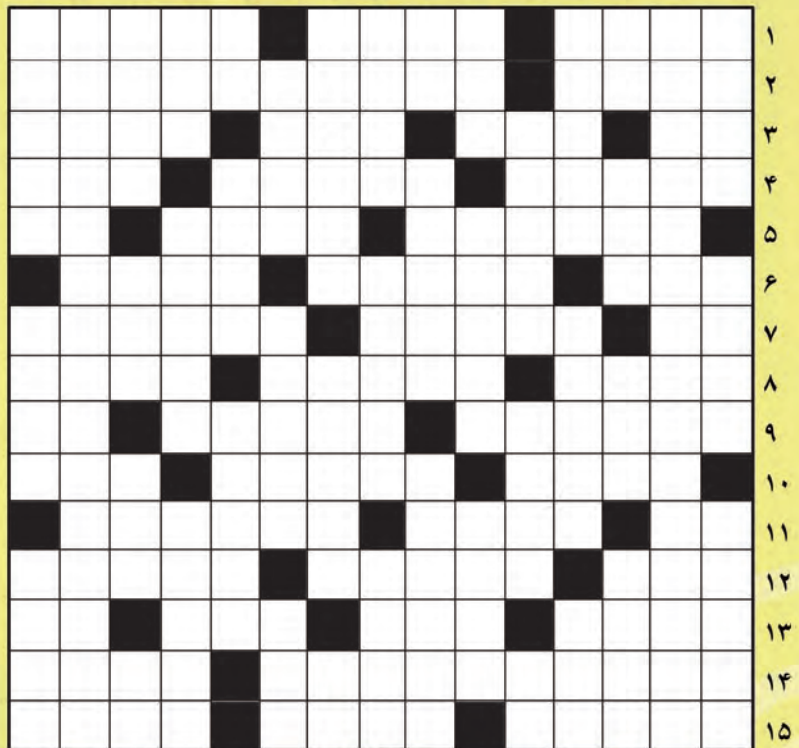


- ۱۳- از استان های ایران- گلی خوشبو- ابزار عمران-  
نقی عرب
- ۱۴- خالق دایرة المعارف عظیم «الغدیر»- کلمه احترام  
برای زنان
- ۱۵- تمام کردن- سبک تر از ورزش- قسمتی از تنه  
درخت قطع شده

### عمودی

- ۱- نمایشی از مولیر- سازمان فضانوردی آمریکا-سود  
و استفاده
- ۲- پس از وقوع این رویداد ترافیکی مهم در تهران  
روزانه صد ها هزار خودرو در مسیری روان طی طریق  
می کنند
- ۳- همسایه پیر شهر تهران- خوگرفتن- ستودن-  
پهناترین اقیانوس
- ۴- برده سایه انداز- ماده اولیه مرفین و هروئین-  
زهرآگین
- ۵- هدر رفته- هر جسم شیشه مانند- عزم و اراده
- ۶- همنشین گل سرخ زیبا- شقایق سرخ- منبع مهم  
روغن و پروتئین
- ۷- بانگ ندا- تضمین- یاقوت سرخ
- ۸- صاعقه و آذرخش- توطئه پنهانی- اندک و آسان
- ۹- پیروی- وسیله حمل بار- رطوبت
- ۱۰- نجات یافتن- روشنگری- زیاد و فراوان
- ۱۱- دهان عرب- کمک و مساعدت- یکی از خواهران  
بروتته
- ۱۲- چرک وزنگار- حول محور چرخیدن- شهری در لبنان
- ۱۳- دردناک- مخزن برف و باران- از ادوات پرسش-  
زمان بسیار کوتاه
- ۱۴- هم اکنون چهره شمال تهران را دگرگون کرده و  
این پدیده در حال گسترش به جهت های دیگر تهران  
است.
- ۱۵- تولید تار توسط حشرات- بلند قد- کلام  
چرند و بی معنی

۱۵-۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱



### افقی

- ۱- پایانه صادرات نفت کشورمان- نگین انگشتری- آگاهی و هوشیاری
- ۲- فرستاده سیاسی- باشگاهی در بزرگترین شهر ایتالیا
- ۳- پسوند مصدر جعلی- ناحیه ای از ستون فقرات- ابزار درو- اولین خط تحریر  
ایرانیان
- ۴- از اجرام فضایی- تند و سریع- واژه بیگانه به معنی اسلوب
- ۵- نیستی و نابودی- دشمنی- درخت زبان گنجشک
- ۶- بدیمین و بد شگون- چشم به جهان گشودن- کله پز عرب
- ۷- علامت جمع- دستگاه مبدل ولتاژ برق- مسلسل پایه دار
- ۸- تمدنی در بین النهرین باستان- سدی در نزدیکی تهران- بها و قیمت
- ۹- تولیدی از مغز- درجه ای نظامی- بانگ نهیب
- ۱۰- رقیب پتو- چارپایان- کشوری در غرب سودان
- ۱۱- تلخ مزه- ظرف آش- مرض ناشی از کمبود ویتامین ب
- ۱۲- سوره زنان- ماه دوم تقویم میلادی- نوعی ظرف فلزی

## جهان گذرا

دوش که غم پرده ما می‌درید  
خار غم اندر دل ما می‌خلید  
در بر استاد خرد پیشه‌ام  
طرح نمودم غم و اندیشه‌ام  
کاو به کف آینه تدبیر داشت  
بخت جوان و خرد پیر داشت  
پیر خرد پیشه و نورانی‌ام  
برد ز دل زنگ پریشانی‌ام  
گفت که در زندگی آزاد باش!  
هان! گذران است جهان شاد باش!

شعر: علامه سید محمدحسین طباطبایی

آفتاب



## آدینه

ای روح تو به وسعت مفهوم آفتاب  
ای تو مسیر هر شب باریدن شهاب!  
گل‌های سرخ باغچه، محو تو می‌شوند  
وقتی شکفته می‌شوی از سمت آفتاب  
وقتی طلوع می‌کنی از دوردست صبح  
کوه از شکوه قامت تو می‌شود مَذاب  
وقتی که پلک می‌زنی ای معنی امید  
می‌ریزد از نگاه تو، دریایی از شراب  
سوگند می‌خورم به تمام مقدّسات  
به ابرها، به اینه، به آسمان، به آب  
تنها به شوق دیدن تو زنده مانده‌ام  
من فکر می‌کنم به تو حتی میان خواب  
تو رفتی و بدون تو پاییز می‌شود  
تو رفتی و بدون تو می‌بارد التهاب  
بعد از تو مرگ و فاجعه می‌روید از زمین  
بعد از تو، قصر خاطره‌ها می‌شود خراب  
این پرسش همیشه و این جاده‌های دور  
این ذهن‌های خسته و امانده از جواب  
برگرد ای تبسم آرام آسمان!  
تنهاترین نتیجه هر بار انتخاب

پیمان سلیمانی